

بی طرفی در سیاست خارجی افغانستان

داکتر نصیر احمد اندیشه*

برگردان: علیرضا شریفی

چکیده

خروج از پیش برنامه ریزی شده نیروهای نظامی امریکا در پایان سال ۲۰۱۶ و کاهش حضور جامعه بین المللی در افغانستان، این کشور را یکبار دیگر در برابر رقابت های رو به افزایش کشورهای همسایه و قدرت های منطقه ای برای نفوذ استراتژیک قرار داده و آسیب پذیری آن را افزایش داده است.

با توجه به موقعیت جغرافیای و بی طرفی تاریخی این کشور، برخی سیاست گذاران و متخصصین امور بر این باورند که «بی طرفی تضمین شده بین المللی» یک انتخاب ممکن «ناخوش آیند» بوده؛ اما در درازمدت می تواند راه حل مناسب برای حل مشکل جنگ های نیابتی در افغانستان باشد.

از لحاظ تاریخی، استراتژی معروف بی طرفی یکی از اصول مهم سیاست خارجی و امنیتی افغانستان بوده است. اگرچه بی طرفی به عنوان سیاست خارجی و امنیتی، یک سیاست تحمیلی مستعمراتی بوده که بر اساس آن، این سیاست بر [افغانستان]، به عنوان یک منطقه حائل و برای توازن قدرت میان ابرقدرت ها، تحمیل شده است.

* معاون اداری و مالی وزارت امور خارجه افغانستان.

به استثنای دوران بین دو جنگ جهانی، سیاست بی‌طرفی به معنای دقیق کلمه، آن‌طور که توسط دیگر کشورهای بی‌طرف اجرایی شده، در افغانستان عملی نشده است. از لحاظ مفهومی، استراتژی بی‌طرفی سنتی در افغانستان به بی‌طرفی مثبت^۱، بی‌طرفی سیاسی یا استراتژی عدم انسلاک-تعهد^۲ تحول یافته است.

با توجه به دخالت‌ها و تعرض‌هایی که در طول تاریخ صورت گرفته و همچنین با در نظر داشت شکنندگی نهادهای حکومتی در افغانستان، مقام‌های حکومتی معمولاً از معرفی شدن افغانستان به عنوان یک کشور بی‌طرف نگران و بیمناک‌اند.

برای ایجاد ثبات در نهادهای دولتی افغانستان، حمایت مداوم بین‌المللی بسیار حیاتی می‌باشد؛ اما سیاست‌گذاران در حکومت وحدت ملی به این نکته به‌خوبی واقفند که تأمین صلح، ایجاد ثبات و همکاری‌های منطقه‌ای، از طریق راه‌حل‌های منطقه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد.

پیشگفتار

تصمیم اوباما، رئیس جمهور پیشین امریکا، برای خروج نیروهای نظامی امریکا تا پایان سال ۲۰۱۶، و همچنین کاهش کمک‌های ملکی، یکبار دیگر زمینه را برای کشورهای همسایه و قدرت‌های منطقه‌ای فراهم نموده است تا برای نفوذ در افغانستان از همدیگر سبقت گیرند.

در گذشته رقابتی با حاصل جمع صفر میان رقبای منطقه‌ای، باعث جنگ‌های نیابتی و مانع اجماع لازم در میان افغان‌ها برای حفظ ثبات داخلی بوده است. انتقال قدرت، گرچند جنجالی، از حامد کرزی که مدت طولانی به عنوان رئیس جمهور ایفای وظیفه کرده است، به حکومت وحدت ملی نشان داد که افغانستان از رفتن به جنگ‌های داخلی جلوگیری نمود؛ اما این اجماع سیاسی شکننده به‌خوبی نشان داد که افغانستان هنوز در برابر شورش‌های داخلی و دخالت‌های بیگانگان در امور این کشور، آسیب‌پذیر می‌باشد.

بسیاری، به‌ویژه دیپلمات‌های بین‌المللی، بر این باورند که «بی‌طرفی تضمین‌شده بین‌المللی»^۳

1. positive neutrality.

2. nonalignment.

3. Internationally guaranteed neutrality.

انتخاب حداقلی (میان بد و بدتر)^۱ بوده؛ اما در درازمدت می‌تواند راه‌حل مناسب برای حل مشکل جنگ‌های نیابتی در این کشور باشد (Cronin, 2013). موقعیت جغرافیای افغانستان این کشور را، حداقل به‌صورت بالقوه، به‌عنوان یک کشور فراهم‌کننده همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای وسیع‌تر، قرار داده است که توسط میکانیزم‌های رسمی همکاری‌های منطقه‌ای مانند «روند استانبول-قلب آسیا» حمایت می‌شود. طرفداران سیاست بی‌طرفی دایمی بر این باورند که این استراتژی باعث ثبات سیاسی و تمامیت ارضی افغانستان شده و نگرانی‌های امنیتی و استراتژیک مهم‌ترین قدرت‌های منطقه‌ای را رفع نموده و آن‌ها را از رقابت و کشمکش در افغانستان به‌دور نگه می‌دارد. آنان استدلال می‌کنند که ثبات نسبی که در بعضی ادوار گذشته افغانستان وجود داشته، معمولاً همراه با بی‌طرفی سیاسی بوده و بازگشت به استراتژی بی‌طرفی، ثبات و عادی‌سازی سیاسی را به‌دنبال خواهد داشت.

اما بررسی عمیق ابتکارات و پیشنهادات در مورد بی‌طرفی بعد از اشغال شوروی در سال ۱۹۷۹، این فرضیه را به چالش می‌کشد. یک نگاهی گذرا به کشورهایی که به‌صورت موفقانه استراتژی بی‌طرفی را در پیش گرفته‌اند، به‌خوبی نشان می‌دهد که برای موفقیت این سیاست، علاوه بر موقعیت جغرافیایی، عوامل دیگری نیز دخیل می‌باشد؛ مثل همبستگی داخلی، قبول بی‌طرفی از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و داشتن توانایی نظامی برای دفاع از خود. تا کنون، تنش‌های جغرافیایی و بی‌اعتمادی عمیق میان قدرت‌های مهم منطقه‌ای، مانع همکاری‌های منطقه‌ای شده و افغانستان را در برابر دخالت قدرت‌های منطقه‌ای بسیار آسیب‌پذیر کرده است.

به‌صورت کلی، سیاست بی‌طرفی دایمی به‌عنوان یک راه‌حل مورد قبول برای آینده افغانستان، نیازمند بیش از داشتن نیت بی‌طرفی می‌باشد. بی‌طرفی دایمی به‌عنوان یک راه‌حل دراز مدت، تا زمانی که ثبات سیاسی و همبستگی داخلی در کوتاه‌مدت ایجاد نشود، نمی‌تواند مؤثر باشد.

۱. مفاهیم، دامنه و رویه

بی‌طرفی اساساً به‌معنا «عدم دخالت و حمایت از هیچ‌کدام از طرف‌های درگیر می‌باشد».

1. Least-worst.

۲. نخستین نشست قلب آسیا-روند استانبول در سال ۲۰۱۱ در استانبول و با شرکت وزرای امور خارجه ۱۴ کشور شامل افغانستان، آذربایجان، چین، هند، ایران، قزاقستان، قرقیزستان، پاکستان، روسیه، عربستان، تاجیکستان، ترکیه، ترکمنستان و امارات متحده عربی برگزار شد. هدف همکاری اقتصادی منطقه‌ای می‌باشد (مترجم).

(oxford dictionary) در چارچوب حقوق و روابط بین‌الملل، بی‌طرفی به معنای یک موقعیت سیاسی در دوران جنگ است که بر اساس آن کشور بی‌طرف مسئولیت‌ها و وظایف مشخصی را به عهده می‌گیرد. بر اساس یک تعریف قدیمی، بی‌طرفی را می‌توان چنین تعریف کرد:

رعایت یک حالت بی‌طرفی صادقانه و جدی، طوری که هیچ اقدامی به نفع یکی از طرف‌های درگیر انجام نگیرد؛ طوری که مبادلات تجاری خود را، برخلاف دوران صلح، به حداقل رسانده، از گذاشتن تسهیلات در اختیار یک طرف جنگ طوری که طرف دیگر را تضعیف یا متأثر کند، خودداری شود؛ حتی وام‌دادن به یکی از طرف‌های درگیر می‌تواند نقض بی‌طرفی باشد (Bouvier, 1843, p. 772).

امتیازات و تکالیف دولت‌ها و اشخاص بی‌طرف به صورت وسیع‌تر در کنوانسیون ۱۹۰۷^۱ تحت عنوان «اولین قانون حقوق و تکالیف بی‌طرفی در حقوق بین‌الملل» (۱۵.p, ۲۰۰۶, Agius) آمده است. گرچه تعاریف حقوقی سنتی، بیشتر بر حقوق و تکالیف سلبی - بدین معنا که کشور بی‌طرف چه کارهایی را نباید انجام دهد - در دوران جنگ معطوف می‌باشد؛ اما تعاریف جدید بیشتر نقش سازنده و مثبت برای کشورهای بی‌طرف قایل می‌شود؛ مثل ایجاد دفتر برای طرف‌های درگیر یا میانجی‌گری میان آن‌ها (Oppenheim, 1955, Lawrence, 1910, p. 587)؛ بنابراین، بی‌طرفی نه یک وضعیت حقوقی در دوران جنگ؛ بلکه یک وضعیت سیاسی و دیپلماتیک در دوران صلح نیز می‌باشد.

۲. انواع بی‌طرفی

دامنه و ماهیت بی‌طرفی در طول زمان متحول شده و انواع مختلفی به خود گرفته؛ از جمله می‌توان از بی‌طرفی‌سازی^۲، سیاست بی‌طرفی^۳، بی‌طرفی نظامی^۴، بی‌طرفی مثبت^۵، عدم تعهد^۶، عدم تعهد از لحاظ نظامی^۷، نام‌برد (Devine, 2011) این معانی هم‌چنین برای این‌که منافع و

1. Hague Convention of 1907.

2. neutralization.

3. neutralism.

4. armed neutrality.

5. positive neutrality.

6. nonaligned.

7. military nonaligned.

تحوالات دولت در سیاست بین‌المللی را تحت پوشش قرار دهد، با مرور زمان بسط و گسترش یافته است (Madjoriam, 1956, p.17).

سیاست‌های بی‌طرفی با توجه به ابعاد سیاسی و حقوقی آن به‌طور کلی به سه گروه تقسیم می‌شوند: بی‌طرفی‌سازی یا بی‌طرفی دایمی، بی‌طرفی یا عدم تعهد و بی‌طرفی یا عدم تعهد از لحاظ نظامی. هر گروه با توجه به تحلیل‌های عمیق‌تر، می‌تواند به زیرمجموعه‌های بیش‌تر تقسیم شود.

بی‌طرفی‌سازی نوعی رسمی و شدید بی‌طرفی است که در دوران جنگ و صلح قابل اعمال است که هم‌چنان به نام سیاست بی‌طرفی دایمی نیز یاد می‌شود. یک دولت بی‌طرف (دایمی) بدین معنا، به دولتی گفته می‌شود که:

استقلال سیاسی و تمامیت ارضی آن به‌صورت دایمی طی یک قرارداد رسمی میان کشورهای بزرگ تضمین شده، با توجه به شرایط خاص، کشور بی‌طرف نمی‌تواند علیه کشورهای دیگر، مگر برای دفاع از خود، اقدام نظامی نماید و نمی‌تواند متعهد به قراردادهایی شود که ممکن است حالت بی‌طرفی‌اش را با خطر مواجه سازد (Black, 1968, p.267).

وجود توافق بین‌المللی و به رسمیت شناخته شده، مهم‌ترین تمایز بی‌طرفی رسمی و قانونی از دیگر انواع بی‌طرفی می‌باشد. این بی‌طرفی می‌تواند یا به‌صورت خوداعلامی بوده و از طرف دول و مجامع بیرونی به رسمیت شناخته شده و تضمین شود و یا این‌که از خارج طرح و پیشنهاد شده و از داخل کشور با سکوت و خاموشی پذیرفته شده باشد. بی‌طرفی کشور سوئیس نمونه سنتی از نوع اول (مورد قبول داخلی) و کشورهای بلژیک، لوکزامبورگ، اتریش و لائوس در ادوار مختلف، نمونه‌هایی از نوع دوم (بی‌طرفی همراه با قبولی داخلی) می‌باشد. اعلام بی‌طرفی از سوی کشور ترکمنستان به‌نظر می‌رسد شبیه بی‌طرفی سوئیس بوده و این کشور با خواست خود اعلام بی‌طرفی کرده و از جانب دول و مجامع بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. اما از لحاظ عملی و حقوقی، بی‌طرفی سوئیس و ترکمنستان کاملاً متفاوت می‌باشد. بی‌طرفی دایمی سوئیس از سوی بسیاری از کشورهای اروپایی در سال ۱۸۱۵ به رسمیت شناخته شده و تضمین شد؛ اما بی‌طرفی ترکمنستان بر اساس یک قطع‌نامه غیر الزامی مجمع عمومی سازمان ملل در سال

۱۹۹۶ به رسمیت شناخته شد و هیچ گرانتی‌کننده رسمی ندارد.

عدم تعهد یک پدیدهٔ مربوط به دوران جنگ سرد است که بر اساس آن، بعضی کشورها خود را از منازعهٔ شرق- غرب بیرون کشیده و تلاش کردند که در موضوعات بین‌المللی مستقل باقی بمانند. عدم تعهد از نظر بنیان‌گذاران آن، مثل هند، اندونزی، یوگسلاوی سابق، مصر و دیگران، بدین معنا بود که «بعضی از مضرات ناشی از جنگ سرد را از بین برده یا به حداقل کاهش دهد.» (Lyon, 1960, p. 266) در این مفهوم، عدم تعهد یک نوع تلاش سیاسی و دیپلماتیک بوده و جنبهٔ حقوقی ندارد. در حالی که کشورهای غیر متعهد از این استراتژی در برابر قدرت‌های مستعمراتی و درگیر در جنگ سرد استفاده می‌کردند؛ اما در دوران بعد از جنگ سرد اهمیت این استراتژی در سیاست خارجی، به‌خصوص در سطح منطقه‌ای، کاهش یافته و خصوصیات اصلی خود را از دست داده است.

بی‌طرفی نظامی، نوعی بی‌طرفی است که به‌صورت کلاسیک در دوران جنگ‌ها اعلام شده و ضرورت پایندی به آن در روشنایی کنوانسیون لاهه ایجاد شده و فقط در دوران جنگ قابل اعمال می‌باشد. این نوع بی‌طرفی شامل دولت‌هایی می‌شود که ترجیح می‌دهند بعد از توقف جنگ، هم‌چنان بی‌طرف باقی‌مانده و تلاش می‌کند بی‌طرفی‌شان از طریق قانون‌گذاری داخلی، بدون این‌که در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شده و تضمین شود، تداوم یابد. در گذشته کشورهایی مثل سوئد، ایرلند و فنلاند، این نوع از بی‌طرفی را اعلام کرده بودند.

۳. ارزیابی فشرده

بعضی از انواع بی‌طرفی که ذکر شد، معمولاً به‌عنوان یکی از اصول مهم سیاست خارجی افغانستان شناخته می‌شده است. در طول قرن نوزدهم، افغانستان به‌عنوان یک منطقهٔ حایل و بی‌طرف میان دو امپراطوری رقیب روسیه و انگلستان قرار داشت. بعد از اعلام استقلال، به‌خصوص استقلال در سیاست‌گذاری خارجی، در سال ۱۹۱۹، تمام حکام افغانستان در سیاست خارجی خود نوعی اعلامی بی‌طرفی کرده‌اند (Saikal, 2006, p. 123, Hasan, 1966, p. 48).

به استثنای دوران بین دو جنگ جهانی، سیاست سنتی بی‌طرفی افغانستان به‌معنای دقیق کلمه، کم‌تر جامهٔ عمل پوشیده است؛ اما در ادبیات رسمی سیاست خارجی افغانستان، این واژه

همواره به کار گرفته شده است. لوئیس دوپری^۱، افغانستان‌شناس برجسته می‌گوید «بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان به معنای همراه نبودن با یکی از قدرت‌های بزرگ درگیر نزاع می‌باشد.» (Dupree, 1988, p.55) اما در عمل بعد از جنگ جهانی دوم، بی‌طرفی به معنای استراتژی عدم تعهد و ایجاد موازنه میان رقبای منطقه‌ای بوده است.

بی‌طرفی سنتی افغانستان معمولاً همراه با دوران معروف به «دوره آرامش»^۲ بوده که از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۸م را دربرمی‌گیرد (Cronin, 55)؛ اما دقیقاً نمی‌توان گفت که آیا این دوران آرامش نتیجه سیاست بی‌طرفی بوده یا نتیجه محیط آرام داخلی و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. افغانستان در دوران جنگ جهانی اول و دوم، به صورت رسمی اعلام بی‌طرفی نموده و به آن پایبند ماند و بعد از جنگ و در دوران تعارض ایدئولوژیک بین شرق و غرب، همچنان بی‌طرف مانده و روابط متوازن با شرق و غرب برقرار نمود؛ سپس این سیاست بی‌طرفی به سیاست عدم تعهد تغییر شکل داد. بعد از کودتای حزب کمونیستی در سال ۱۹۷۸ و به دنبال آن، اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، رابطه متوازن میان شرق و غرب بهم خورده و افغانستان به میدان کشمکش مستقیم میان دو ابرقدرت تبدیل گردید. این وضعیت منجر به یک دایره‌ای از خشونت گردید که تا امروز کل منطقه را دربرگرفته است (Ghaus, 1988, p.283, Freedman, 1991).

در طول سده دهه اخیر، تعدادی از تصمیم‌گیران سیاسی و اندیشمندان، بر این باور بوده‌اند که افغانستان باید به سیاست بی‌طرفی بازگردد تا ثبات، آرامش و امنیت در این کشور بازگشته و این سیاست (بی‌طرفی) به سیاست دایمی این کشور در عرصه بین‌المللی تبدیل شود.

۴. اقدامات و پیشنهادات، ۲۰۱۳-۱۹۸۰

در افغانستان سیاست بی‌طرفی به صورت مکرر به کار برده می‌شود تا از طریق آن، امنیت تأمین شده و توازن میان قدرت‌های منطقه برقرار شود. بسیاری از اقدامات در این راستا، توسط قدرت‌های بیرونی انجام می‌شود؛ آن‌هم معمولاً در دوران بحران یا زمانی که بخواهند به دخالت بیگانگان پایان داده شود.

یکی از اولین اقدامات، تلاشی بود برای بی‌طرف‌سازی افغانستان که با حمایت امریکا و

1. Louis Dupree.

2. Era of Tranquility.

به رهبری انگلستان بلافاصله بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی سابق در سال ۱۹۷۹م، صورت گرفت (Carter, 1980, p.1). اقدامات آغازین توسط وزیر خارجه وقت انگلستان، «لرد کارینگتون»^۱ در فضای بین‌المللی که مخالف اشغال بود، صورت گرفت. این تلاش می‌خواست در قالب مدلی از توافق که بعد از توافق‌نامه بی‌طرفی اتریش (۱۹۵۵) رایج شده بود، محقق شود (Ibid) که از طریق آن، شوروی به اشغال افغانستان پایان داده و نیروهای این کشور آبرومندانه از افغانستان خارج شود (Hassan, 1980, p.56). این پیشنهاد که شامل بیرون‌شدن فوری نیروهای شوروی بود، به‌صورت کامل هم از سوی شوروی و هم از سوی حزب حاکم کمونیستی افغانستان رد شد؛ چون هردو بر این باور بودند که هدف از این برنامه، صدمه‌زدن به انقلاب [کمونیستی] و ایجاد نظام مورد حمایت غرب می‌باشد (Sarasota Herald-Tribune, 1980, p.3).

تلاش بعدی همزمان با خروج نیروهای شوروی سابق در سال ۱۹۸۸، صورت گرفت. این بار پیشنهاد بی‌طرفی در مسکو طرح و به‌صورت رسمی توسط رژیم مستقر در کابل اعلام شد. رئیس‌جمهور وقت، نجیب‌الله، از دیر کل وقت سازمان ملل خواست تا یک کنفرانس بین‌المللی در مورد تصویب بی‌طرفی دایمی افغانستان برگزار شده و روی کمک‌های بین‌المللی برای ایجاد صلح و بازسازی افغانستان کار شود (Government publication, 1989, p. 3). در سطح داخلی، نجیب‌الله دانشکده علوم افغانستان را در می ۱۹۸۹ وظیفه داد تا تحقیقات و امکانات لازم را برای سیاست بی‌طرفی دایمی افغانستان مهیا نماید. یک سال بعد، در می ۱۹۹۰، قانون اساسی افغانستان اصلاح شد تا تمایل حکومت برای خلع سلاح و بی‌طرفی دایمی افغانستان به نمایش بگذارد. یک فصل کامل در قانون اساسی اصلاح‌شده گنجانده شد که به‌صورت کامل در مورد اصول سیاست خارجی بوده و برای اولین بار در تاریخ این کشور، بی‌طرفی دایمی در آن گنجانده شده بود (the constitution of Afghanistan 1990).

گرچه نجیب‌الله تلاش کرد در مورد بی‌طرفی میان نخبگان حکومتش اجماع به‌وجود آورد؛ اما این پیشنهاد توجه و حمایت جدی بازیگران مهم منطقه‌ای و بین‌المللی را جلب نکرد. کشورهای سرمایه‌داری غربی و مخالفین حکومت، سقوط نظام کمونیستی را بلافاصله بعد از خروج نیروهای شوروی پیش‌بینی می‌کردند (Special National Intelligence Estimate, 1988, p.219). در آن شرایط بحرانی که شوروی سابق با خطر فروپاشی مواجه بود، نه شوروی

1. Lord Carrington.

و نه حکومت کمونیستی افغانستان هیچ کدام سرمایه لازم برای این طرح بلندپروازانه را نداشتند. شکست این دو اقدام، به خوبی این نکته را روشن ساخت که هرگاه یکی از طرفین درگیر باور داشته باشد که پیروزی در میدان جنگ دور از انتظار نیست، قبول بی طرفی به عنوان یک راه حل برای ختم جنگ یا بحران سیاسی، دور از دسترس خواهد بود؛ بنابراین، اجماع در مورد اعلام بی طرفی مستلزم بن بست و آتش بس در جنگ است که با اهرم دیپلماسی پایدار همراه باشد.

در این دو مورد، اعلام بی طرفی با تلاش دیپلمات ها صورت گرفته است. تلاش های بیش تر برای سیاست بی طرفی در لایه دوم دیپلماسی و در سطح آکادمیک صورت گرفته است. بعد از شکست تلاش های لُرد کارینگتون در اوایل دهه ۱۹۸۰، «سیلیگ هاریسون»^۱، دانشمند امریکایی و کارشناس جنوب آسیا، بی طرفی شبیه فنلاند را پیشنهاد کرد که ملایم تر و نسبت به شوروی دوستانه تر بود و بر اساس آن، نیروهای شوروی به صورت تدریجی از افغانستان خارج شده، در میان مدت افغانستان سیاست بی طرفی را اتخاذ نماید؛ پیشنهادی که شاید مورد قبول مسکو نیز قرار می گرفت (Flood, 1984, pp. 3-12, Harrison 1980-81, p. 183).

هاریسون بر این باور بود که این پیشنهاد در صورتی عملی خواهد شد که شوروی سابق به دنبال اهداف محدودتر در افغانستان بوده و رهبران شوروی به دنبال یک راه حل برای پایان جنگ در افغانستان باشد نه پیروزی کامل از طریق نظامی. این پیش فرض ها همه نادرست از آب درآمد و طرح بی طرفی هم عملی نشد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

تلاش مهم اما غیر رسمی دیگر، در زمان قدرت طالبان و القاعده در افغانستان صورت گرفت. در ژوئن ۲۰۰۰، «پیتر تامسن»^۲، نماینده خاص امریکا در امور مجاهدین افغانستان، در جلسه کمیته روابط خارجی امریکا (the U.S. Senate, Committee on Foreign Relations, 2000) واشتگتن را تشویق کرد که از بی طرفی بین المللی افغانستان حمایت کند تا این کشور از نفوذ رقبای منطقه به دور باشد. مثل کارینگتون در دهه ۱۹۸۰، تامسن نیز بر این باور بود که قرارداد بی طرفی اتریش در سال ۱۹۵۵ می تواند الگوی مناسب برای افغانستان باشد (Tom- sen, 2000, p. 179-82)؛ اما نه اداره کلینتون و نه جرج دبلیو بوش، هیچ کدام علاقه مندی خاص و منافع قابل توجهی در افغانستان بین سال های ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ نداشتند. پیشنهاد تامسن نیز عملی

1. Selig Harrison.

2. peter Tomsen.

نشد.

بعد از بیش از یک‌دهه درگیر شدن امریکا در امور افغانستان، بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، تنها کشوری که گاهی در مورد بی‌طرفی افغانستان سخن می‌گفته است، روسیه بوده است. در حالی که اقدامات بین‌المللی برای تأمین امنیت و بازسازی افغانستان حمایت می‌کرده، پیشنهاد روسیه این بوده که بی‌طرفی افغانستان بعد از پایان مأموریت آیساف عملی شود. مسکو هم‌چنین به‌صورت فعال تلاش کرده است تا مراکز نیروهای ناتو و آیساف از جمهوری‌های آسیای مرکزی به‌دور باشد. مقامات روسی به‌صورت خصوصی همواره نگرانی‌های خود را با مقام‌های افغانی در مورد میزان، اهداف و مدت پایگاه‌های نظامی امریکا در داخل افغانستان، بیان داشته‌اند (Security officials, ۲۰۱۳)؛ بنابراین، حمایت روسیه از بی‌طرفی افغانستان از دید تئوریک در قالب همان رقابت سنتی قدرت‌های بزرگ می‌باشد که قدرت ضعیف‌تر همواره خواهان بی‌طرفی منطقه محل رقابت می‌باشد تا از نفوذ و تسلط بیش‌تر قدرت حریف جلوگیری نماید.

بحث در مورد یک راه‌حل مبتنی بر بی‌طرفی، بعد از تصمیم باراک اوباما برای خروج نیروهای امریکا از افغانستان دوباره از سر گرفته شده است. بر اساس مقاله نیویورک تایمز در سال ۲۰۰۹، «کارل اندرفورث»^۱، معاون وزیر خارجه و «جیمز دووین»^۲، سفیر امریکا و بعداً نماینده ویژه امریکا در امور افغانستان و پاکستان، بر این باور بودند که هدف نهایی استراتژی خروج، باید همراه با یک قرارداد چندجانبه باشد که بر اساس آن، افغانستان به کشور بی‌طرف تبدیل شود (Inderfurth and Dobbins). دووینز برای تأکید بر بی‌طرفی دایمی افغانستان منحنی یک راه‌حل قابل قبول برای پایان جنگ در افغانستان، از واژه عدم تعهد دایمی استفاده می‌کرد تا کرزی رئیس‌جمهور وقت را که که با مبحث بی‌طرفی تمایل نداشت، برآشفته نسازد.

هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت امریکا، در یک گزارش خصوصی در کمیته روابط خارجی سنا در ۲۳ ژوئن ۲۰۱۱، تأیید کرد که تجمع دیپلماتیک منطقه‌ای وسیع‌تر شبیه کنگره وین در سال ۱۸۱۵ که بر اساس آن کشورهای بنلوکس^۳ (بلجیم، هلند و لوگزامبورگ) منطقه آزاد

1. Karl Inderfurth.

2. James Dobbins.

3. Benelux countries.

اتحادیه گمرکی بلژیک و هلند و لوگزامبورگ که کم‌کم معنای شخصیت‌های حقوقی این سه کشور را نیز به خود گرفته است (مترجم).

اعلام شد، برای افغانستان نیز لازم است (Dombiy and Green, 2011). خانم کلیتون استدلال کرده بود که «اگر ما با قدرت‌های منطقه جنوب آسیا به چنین توافقی دست یابیم و آن‌ها را از یک بازی بزرگ در افغانستان بازداریم، دستاورد بزرگی خواهد بود (Ibid)؛ اما از لحاظ عملی، تلاش کم‌تری برای تحقق این سیاست انجام شد؛ چون کرزی با این دیدگاه مخالف بود. در عوض، تجمع بزرگ منطقه‌ای به اعتمادسازی منطقه‌ای^۱ تبدیل شد که به پروسه استانبول معروف شده و از نوامبر ۲۰۱۱ آغاز به کار کرده است (Ministry of Foreign Affairs, 2011).

جدیدترین پیشنهاد بی‌طرفی زمانی مطرح شده که افغانستان پیمان اتحاد استراتژیک^۲ را با ایالات متحده آمریکا، کشورهای اروپایی و مهم‌ترین کشورهای منطقه امضا نموده و به یکی از هم‌پیمانان غیر عضو ناتو برای ایالات متحده تبدیل شده است (U.S. government) «آدری کورت کرونین^۳»، پروفیسور سیاست‌گذاری عمومی در دانشگاه جورج میسون، در سال ۲۰۱۳ اظهار داشت که «سنت مخالفت با تهاجم خارجی... و هم‌چنین وضعیت جغرافیایی منحصر به فرد که اشغال افغانستان را سخت کرده است، باعث شده که افغانستان نامزد مناسب برای سیاست بی‌طرفی باشد.» (Cronin, p.56) کرونین تأکید می‌کند که با توجه به وضعیت بی‌ثبات بین‌المللی و منطقه‌ای، ایجاد اجماع برای بی‌طرفی افغانستان بعد از خروج نیروهای آمریکایی، بهتر از دوران جنگ سرد می‌باشد.

بی‌طرفی افغانستان هم‌چنین در کنفرانس پیگیری اعتمادسازی و همکاری با کشورهای منطقه که در سال‌های اخیر برگزار شده، مورد بحث قرار گرفته است. نتیجه این بحث در نوامبر ۲۰۱۳ در اعلامیه مشترک صلح و ثبات منطقه‌ای اعلام شد که بر اساس آن، افغانستان به صورت تدریجی به سوی بی‌طرفی حرکت خواهد کرد.» (Stiftung, 2013) این اعلامیه، بی‌طرفی را چنین توصیف کرده: «یک نگرش و هدف» که باید به صورت تدریجی و با همکاری کشورهای منطقه‌ای به آن دست یافت. به نظر می‌رسد این بی‌طرفی از نوع بی‌طرفی رسمی که از لحاظ بین‌المللی تضمین شده و درازمدت باشد، نخواهد بود.

1. regional confidence building.

2. strategic partnership agreement.

3. Audrey Kurth Cronin.

۵. بررسی مفهوم بی‌طرفی در سیاست خارجی افغانستان

در اواخر قرن ۱۹، رقابت میان دو قدرت بزرگ اروپایی - بریتانیای کبیر و روسیه تزاری - به خاور دور و شبه‌قاره هند گسترش یافت. افغانستان محل رقابت میان دو قدرت برای تسلط بر منطقه گردید (Keay, 2020, p. 101).

بعد از لشکرکشی ناکام انگلستان و تلاش‌های ناکام روس‌ها برای نفوذ روی شاهان و شاهزادگان افغانی، هردو کشور به این نتیجه رسیدند که افغانستان به‌عنوان یک منطقه حایل باقیمانده و هردو طرف از تسلط بر افغانستان و تضعیف طرف مقابل خودداری کنند. این مسأله که در توافق ۱۹۰۷ روس - انگلیس آمده بود، بعد از خروج انگلستان از شبه‌قاره هند و تقسیم آن به دو کشور هند و پاکستان، همچنان ادامه یافت (Department of British Foreign and Commonwealth Office).

«دولت حائل» که امروز واژه شناخته شده است، اولین بار توسط مقامات انگلیسی حاکم بر هند در سال ۱۸۸۳ به کار رفت که اشاره به افغانستان داشت (Ross, 1988, p. 93-95). هردو کشور انگلستان و روسیه از طریق قراردادهای گرانول - گورچاکف ۱۸۷۳، توافق عبدالرحمن با سر مارتین دیورند ۱۸۹۳ و قرارداد انگلستان - روس ۱۹۰۷ همه دست به دست هم دادند تا مرزهای منطقه‌ای را به نام افغانستان مشخص کنند که حایل میان دو ابرقدرت باشد.

این موقعیت افغانستان به‌عنوان توازن‌کننده قدرت‌ها در منطقه به مدت بیش از صد سال ادامه یافت (American Journal of International Law, 1907, p. 398-406). دولت حائل هم‌چنین به منافع رهبران حاکم در افغانستان کمک کرد که بر اساس آن، مقدار معتناهی از کمک‌های مالی نظامی را از انگلستان دریافت نموده و حمایت روسیه را به همراه خود داشتند، بدون این که این کشورها در امور داخلی آن‌ها دخالت نماید. رهبران مذهبی، قومی و نژادی نیز از این وضعیت راضی بودند؛ چون آن‌ها را از دخالت خارجی به دور نگه می‌داشت (Burne, 1879, p. 12).

اولین بار که افغانستان سیاست بی‌طرفی را با درجاتی از استقلال به پیش گرفت، بعد از جنگ جهانی اول بود. علی‌رغم این که این کشور مورد حمایت انگلستان بوده و از تدوین سیاست خارجی خود تا حدودی محروم بود؛ اما برای اولین بار خود انتخاب نمود که در جنگ بی‌طرف بماند یا به نفع یکی از طرف‌ها وارد جنگ شود. از لحاظ داخلی، وقتی امپراطوری عثمانی،

به عنوان رهبر جهان اسلام، در اواخر اکتبر ۱۹۱۴ به نفع کشورهای محور بر ضد انگلستان وارد جنگ شد، سیاست بی طرفی با چالش جدی مواجه شد.

انگلستان و روسیه، امیر حبیب الله اول (۱۹۰۱-۱۹۱۹) را تشویق نمود تا هم چنان بی طرف باقی بماند. در سپتامبر ۱۹۱۴ جورج پنجم، شاه انگلستان، نامه ای به حبیب الله خان نوشت که بی طرفی به نفع افغانستان بوده و او را تشویق نمود که هم چنان بی طرف باقی بماند و به او اطمینان داد که انگلستان پیروز جنگ خواهد بود (Barbar, 1967, p. 205). امیر حبیب الله ابتدا به صورت رسمی اعلام بی طرفی نمود؛ اما روند حوادث طوری پیش می رفت که تدام سیاست بی طرفی را برای امیر سخت و دشوار می ساخت (Siraj al-Akhbar, 1914). در سپتامبر ۱۹۱۵، یک هیأت آلمانی-ترکی معروف به «نیدرمایر-هنتیگ» وارد کابل شد و امیر را تشویق کرد که به طرفداری از کشورهای محور وارد جنگ شود. در همین زمان، عده ای از اعضای خاندان سلطنتی، به رهبری نصرالله خان، (برادر حبیب الله) و یک گروه پان اسلامیت، به رهبری محمد طرزی، (سر دبیر مجله سراج الاخبار تنها روزنامه افغانستان در آن زمان) تلاش می کردند که افغانستان با آلمان و ترکیه متحد شود (Adamic, 1974, p. 27).

مقامات انگلیسی حاکم بر هند، از افغانستان خواست که به عنوان یک کشور بی طرف اعضای هیأت نیدرمایر-هنتیگ را دستگیر و خلع سلاح نماید. حبیب الله ملاقات هیأت مذکور از افغانستان را نقض بی طرفی ندانسته؛ اما به مدت دو سال از دادن پاسخ رسمی به درخواست هیأت خودداری نمود. به صورت مشابه، او شش ماه بعد به نامه جورج پنجم در ژانویه ۱۹۱۶، پاسخ داد.

حبیب الله فرصت را غنیمت شمرده، برای جلب حمایت داخلی از سیاست بی طرفی، در اکتبر ۱۹۱۵ یک جرگه مشورتی برگزار نمود (Bucholz, 2007, p. 27). حبیب الله یک هفته بعد از پاسخ به نامه جورج و تأکید بر بی طرفی افغانستان، یک قرارداد دوستی با آلمان امضا نمود. این پیمان بیش تر برای قانع کردن طرفداران داخلی آلمان و پسرستان آبرومندانه هیأت آلمانی-ترکی بود تا متحد شدن با آلمان و حمله به منافع انگلستان در شبه قاره هند. به صورت خاص و به عنوان نمونه، حمایت ممکن از سوی حکومت افغانستان در صورتی مسیر بود که ۲۰ هزار سرباز آلمان و ترک وارد افغانستان شده، صدهزار تفنگ، سدهزار خیمه و ده میلیون پوند به افغانستان داده می شد. بلافاصله بعد از امضای قرارداد با آلمان، حبیب الله به صورت خصوصی انگلستان را از بی طرفی افغانستان اطمینان داد؛ اما با عقد قرارداد با آلمان، حبیب الله به صورت ضمنی این پیام را

به انگلستان داد که افغانستان می‌خواهد یک کشور مستقل باشد. در واقع، می‌توان چنین استدلال کرد که بی‌طرفی عاقلانه‌ترین سیاست برای افغانستان در آن زمان بود؛ چون به حبیب‌الله اجازه داده بود که از یک طرف منافع و کمک‌های زیادی از انگلستان دریافت کند و از طرف دیگر، در عین زمان، قرارداد دوستی را با آلمان امضا نماید.

بعد از جنگ جهانی اول، آشکار شد که میزان کمک‌های انگلستان به افغانستان نه با آرزوهای افغانستان برای استقلال منطبق بود و نه جبران مشکلات و قیمتی را می‌کرد که حبیب‌الله به‌خاطر دفاع از سیاست بی‌طرف در مقابل مخالفان داخلی و شورش قبایل در برابر انگلستان به آن مواجه شد (۲۵.Ghaus.p). ملی‌گراها هر روز پر قدرت‌تر می‌شدند. حبیب‌الله از حمایت‌هایی که در دوران جنگ از انگلستان دریافت می‌کرد، محروم شد و در نهایت در فبریه ۱۹۱۹ به قتل رسید. از منظر مفهومی و حقوق بین‌الملل، این دوره از بی‌طرفی افغانستان با مفهوم کلی که توسط کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه بیان شده است، کاملاً منطبق می‌باشد (www1.umn.edu/humanrts/instree/1907d.htm)؛ اما - چنان‌که قبلاً اشاره شد - بی‌طرفی دوران جنگ نمی‌تواند به بی‌طرفی دوران صلح منتقل شود. سیاست خارجی افغانستان در دوران بعد از جنگ و بعد از استقلال، متأثر از حس ضد استعماری شد که ناشی از آرمان‌گرایی غالب در آن دوران بود.

۶. تلاش برای یافتن متحدین

امان‌الله، پسر امیر حبیب‌الله، پادشاه نوگرایی افغانستان (۱۹۱۹-۲۷)، بعد از نشستن روی تخت، در اولین مکاتبه خود به انگلستان، خواهان مذاکره برای اعطای استقلال کامل به کشور شد. امتناع انگلستان از دادن استقلال به افغانستان باعث شد که امان‌الله در ۱۹ آوریل ۱۹۱۹ به‌صورت یکجانبه اعلام استقلال کند (Farhang, 1988, p.776).

برخلاف پدر، که بیش‌تر سیاست تدافعی داشت، امان‌الله یک سیاست دیپلماتیک فعال را در پیش گرفت تا انگلستان را وادار نماید که استقلال کشور را به رسمیت بشناسد. او به انزوای کشور پایان داد، محمود طرزی را به‌عنوان اولین وزیر خارجه و محمودولی خان دروازی را به‌عنوان سفیر سیار و نماینده تام‌الاختیار خود برای مذاکره و ایجاد روابط با دیگر کشورهای جهان انتخاب نمود (Darvazy, 2009). بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۲، افغانستان قرارداد همکاری دوجانبه با کشورهای روسیه، ترکیه، فرانسه، ایتالیا، و ایران امضا نمود (Adamec, pp.188-98).

برای یافتن متحدین بیشتر، دروازی در ژوئن ۱۹۲۱ به واشنگتن سفر نمود؛ جایی که با رئیس جمهور وقت امریکا، «وارن هاردینگ»، دیدار نموده و خواهان گسترش روابط اقتصادی بین دو کشور شد؛ ملاقاتی که به صورت ضمنی به شامل تقاضای پذیرفتن استقلال کشور نیز بود. ایالات متحده امریکا که می خواست افغانستان هم چنان به عنوان قلمرو نفوذ انگلستان باقی بماند، از به رسمیت شناختن استقلال کشور، ایجاد روابط دیپلماتیک و سرمایه گذاری در افغانستان، خودداری کرد.

بلندپروازی های امان الله برای جذب متحدین و روابط نزدیکش با روسیه شوروی که حمایت های مالی و تکنیکی را نیز به همراه داشت، مانع وابستگی اقتصادی و نظامی افغانستان به هند بریتانیایی نشد. امان الله از درک این نکته عاجز بود که علی رغم این که افغانستان از سوی بسیاری از کشورهای اروپایی و دیگر مناطق جهان به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناخته شده؛ اما به نفع این کشور است که در سیاست خارجی خود میان انگلستان و شوروی «توازن ضروری» برقرار نگهدارد. عبدالصمد غوث، نویسنده و معاون وزارت خارجه وقت (۱۹۷۳-۷۸) بر این باور است که سیاست خارجی غیر سنتی امان الله که بر اساس آن هرچه بیش تر به روسیه و دیگر کشورهای اروپایی نزدیک و از انگلستان فاصله می گرفت، باعث سقوط امان الله در سال ۱۹۲۹ بر اثر شورش های قبیلی گردید (Ghaus, 47).

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۷. حفظ توازن

بعد از یک دوره کوتاه حکومت امیر حبیب الله کلکانی، رهبر قیام کنندگان، نادرخان که افسر ارشد نظامی بود، به قدرت رسید. نادر (۱۹۲۹-۳۳) به دنبال روابط نزدیک تر با انگلستان بود که او را برای رسیدن به قدرت یاری کرده بود. بر اساس دیدگاه غوث «نادرشاه سیاست خارجی افغانستان، که از مسیر طبعی منحرف شده بود، را دوباره به مسیر اصلی بازگرداند... پاندولی که خیلی به طرف چپ منحرف شده بود، دوباره به وسط برگردانده شد.» (Ibid)

نادر در اولین سخنرانی اش در مقابل مجلس ملی چنین گفت: «بهترین و پرمفعت ترین سیاست خارجی که برای افغانستان می تواند متصور باشد، همان سیاست بی طرفی است. افغانستان ضمن این که عمل مقابله به مثل را برای خود محفوظ می داند، باید همسایه هایش را نسبت به روش دوستانه مطمئن سازد.» (Gragorian, 1969, p. 321). نادرشاه به صورت رسمی، مهم ترین اصل

سیاست خارجی افغانستان را بی‌طرفی اعلام کرد؛ اما مهم‌ترین چالش نادر، به گفته مؤرخ مشهور، «وارتان گریگوریان»^۱، این بود که «بی‌طرفی افغانستان را به یک واقعیت تبدیل نموده و تمام عناصر دخیل، از جمله ملی‌گرایان تجددطلب در داخل و روسیه در خارج، را مطمئن سازد که او آله دست انگلستان استعمارگر نیست.» (Ibid)

برای اطمینان‌سازی از سیاست‌هایش، نادر یک سری گام‌هایی را برداشت. او پیمان‌های قبلی افغان-انگلیس را دوباره تأیید و با روسیه پیمان عدم تعرض امضا کرد (the League of Nations Treaty Series, 1935, p. 370-81). برای این‌که همسایگان قدرتمند را مطمئن سازد که افغانستان واقعاً بی‌طرف است، نادر وارد منازعات منطقه‌ای نشده و از قیام قبایل پشتون در مناطق قبایلی علیه انگلستان حمایت نکرد، از دخالت در امور کشورهای متحد شوروی در آسیای میانه خودداری و جنگجویان استقلال‌طلب این کشورها را از شمال افغانستان بیرون کرد. او در روابط خود، توازن لازم میان انگلستان و شوروی سابق ایجاد نموده و تا حد امکان از آن‌ها نیز خواست که با افغانستان روابط متوازن داشته و برای رشد اقتصادی و بهبود آموزش در افغانستان با دیگر کشورهای اروپایی از جمله آلمان، فرانسه و ایتالیا، روابط حسنه برقرار نمود.

دوران نادر با قتل او در سال ۱۹۳۳، به‌صورت ناگهانی به پایان رسید؛ اما ادامه سیاست بی‌طرفی در دوران صلح و ایجاد توازن میان قدرت‌ها به پسر نوجوانش، ظاهرشاه، و برادرش هاشم خان واگذار شد که به‌عنوان نائب‌السلطنه عمل می‌کرد. گرچه شاه جوان به‌صورت رسمی حاکم بود؛ اما هدایت سیاست خارجی عملاً در طول ۱۳ سال در دست هاشم خان قرار داشت. ظاهرشاه در اولین سخنرانی خود که در سال ۱۹۳۴ در برابر پارلمان ارائه کرد، اشاره مستقیم به بی‌طرفی افغانستان نکرد؛ اما به‌صورت ضمنی بیان داشت که افغانستان به‌طور یکجانبه خواهان سیاست عدم مداخله در امور همسایگان بوده و عمل بالمثل را برای خود محفوظ می‌دارد. گریگوریان استدلال می‌کند که «هاشم خان سیاست خارجی را بر اساس همان اصولی اداره می‌کرد که نادرخان تعیین کرده بود.» (Gregorian, p. 375) اما بعضی از اقدامات، مثل مشارکت افغانستان در پیمان سعدآباد سال ۱۹۳۷، یک پیمان منطقه‌ای که هدف آن سد نفوذ شوروی بود، و هم روابط رو به گسترش افغانستان با آلمان نازی، نشان‌دهنده تمایل رو به افزایش برای اتحاد با کشورهای دیگر در صورت امکان بوده است (Farhang, 646).

1. vartan Gregorian.

۸. بی‌طرفی در دوران جنگ

یک‌بار دیگر، بدون این‌که همسایه‌ها را برآشفته سازد، افغانستان از مشارکت در جنگ جهانی دوم نیز امتناع ورزید. در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۹، ظاهر شاه به مشوره نخست‌وزیر (و کاکایش)، محمد هاشم، اعلام کرد که افغانستان هم‌چنان بی‌طرف مانده و با هیچ‌کدام از طرف‌های جنگ متحد نخواهد شد.^۱ دقیقاً مثل امیر حبیب‌الله در دوران جنگ جهانی اول، هاشم خان نیز از سوی حکومت و افکار عمومی تحت فشار شدید قرار داشت. اول، این‌که یک شبکه ملی‌گرای قوی و طرفدار آلمان در درون حکومت و در بالاترین سطوح آن وجود داشت؛ از جمله دو پسر برادرش (پسر عموی ظاهر شاه) داود خان و نعیم خان که بعداً یکی نخست‌وزیر و دیگری وزیر خارجه شدند. دوم، نزدیک به دوصد متخصص و تکنیسین آلمانی و ایتالیایی در افغانستان زندگی می‌کردند که بعضی از آن‌ها متهم به اقدامات خرابکارانه علیه منافع انگلستان در مناطق قبایلی بودند (Adamec, pp.250-51). سوم، این‌که سرمایه‌گذاری آلمان در بخش‌های مالی و اقتصادی افغانستان بسیار حیاتی بوده و باعث خوش‌بینی مردم نسبت به آلمان شده و نسبت به اقدامات انگلستان و شوروی همواره مشکوک بودند (Maillart, 1940, p.380)؛ اما اعلام بی‌طرفی ظاهر شاه با حمایت جدی نخست‌وزیرش همراه بود که در واقع حرف آخر را در سیاست می‌زد (Farhang, p.654). ظاهر شاه برای تثبیت موقعیت خود در نوامبر ۱۹۴۱ خواهان برگزاری لویه‌جرگه شد تا سیاست بی‌طرفی را تأیید و در مورد پیشنهاد اخراج عناصر مشکوک که از سوی متحدین به کشور صورت گرفته بود، مشوره لازم را انجام دهد (Ibid).

جرگه با اتفاق آرا سیاست بی‌طرفی را تأیید نموده و از طرف‌های درگیر خواست که از خاک افغانستان علیه همدیگر استفاده ننموده و هم‌چنین اعلام داشت که اگر کشوری به افغانستان تجاوز کند، با تمام قوا در برابر متجاوز خواهد ایستاد. این جرگه هم‌چنین تصویب کرد که متخصصین ایتالیایی و آلمانی در امنیت کامل کشور را ترک نموده و به کشورهای خود بازگردند. به جز چند نفر دیپلمات، بقیه اتباع خارجی با تأمین امنیت به ترکیه فرستاده شد تا از آن‌جا به کشورهای خود بازگردند.

بعد از آن و بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۵، به استثنای چند مورد، افغانستان سیاست بی‌طرفی

۱. در سال ۱۹۳۹ آلمان نازی و شوروی سابق پیمان عدم تعرض امضا کردند. کشورهای شمال و جنوب افغانستان کاملاً در دو طرف مقابل هم قرار گرفتند.

حمایت شده از سوی جامعه بین‌الملل و بی‌طرفی دوران صلح، شبیه دیگر کشورهای بی‌طرف، در پیش گرفت (Wengler, 1964, pp. 369-80)؛ اما تحولات عمیق و سریع منطقه‌ای و بین‌المللی در دوران بعد از جنگ، مثل فروپاشی امپراطوری استعماری انگلستان، ظهور شوروی و آمریکا به‌عنوان ابرقدرت جهانی با ایدئولوژی کاملاً متضاد، از همه مهم‌تر ظهور پاکستان به‌عنوان یک کشور مستقل و متحدکردن پشتون‌های مرزی، همه عواملی بودند که افغانستان را وادار کرد که در سیاست‌های داخلی و خارجی خود تجدید نظر کند. گرچه سیاست‌مداران کهنه‌کار، مثل هاشم خان، خواهان تداوم سیاست بی‌طرفی سنتی به‌عنوان یک کشور حایل بین دو ابرقدرت بودند؛ فقط با این تفاوت که بریتانیا جایش را به آمریکا داده بود؛ اما سیاست‌مداران جوان و رادیکال، مثل داودخان، نعیم خان و مجید زابلی، کارخانه‌دار و بعداً وزیر اقتصاد، به‌دنبال ایجاد اصلاحات رادیکال در سیاست خارجی و داخلی بودند.

بدترین ضربه برای افغانستان این بود که در منازعه دیورند و ترسیم مرز میان پاکستان و افغانستان موضع افغانستان مورد حمایت بین‌المللی قرار نگرفت و قرار گرفتن قبایل پشتون شرق خط دیورند در یک دولت جدید، به‌نام پاکستان، ظاهرشاه را مجبور کرد موضع شدیدتر اتخاذ کند. اگرچه در دوران صدارت شاه‌محمود (۱۹۴۶-۱۹۵۳) تا حدودی روابط کشور با جهان (به‌خصوص ایالات متحده) بهبود یافت؛ اما زمانی که داود خان توسط ظاهرشاه به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد، سیاست بی‌طرفی سنتی افغانستان به‌صورت رسمی به پایان دوران خود رسید.

سیاست‌های حکومت‌های بعدی، ابتدا داود خان و سپس حکومت‌های کمونیستی، بسته به دامنه و معنایی که حکومت از سیاست خارجی‌شان ارائه کرده است، می‌تواند در قالب بی‌طرفی مثبت، بی‌طرفی سیاسی^۱ یا عدم تعهد گنجانده شود. هرگونه بحث در مورد بی‌طرفی، به‌خصوص بعد از کنفرانس باندونگ اندونزی و پیدایش جنبش عدم تعهد، با توجه به این تحول مفهومی و عملی باید صورت گیرد.

۹. بی‌طرفی سیاسی و عدم تعهد

داود به‌عنوان نخست‌وزیر (۱۹۵۳-۱۹۶۳) بلافاصله اصلاحات و مدرن‌سازی کشور را آغاز

1. neutralism.

نمود که این اصلاحات به گفتهٔ امین صیقل «در سه هدف مرتبط به هم خلاصه می‌شد: تمرکز کامل قدرت در دست خودش تا جایی که ممکن است، ایجاد تغییرات سریع اقتصادی و اجتماعی بر اساس فرمان‌های حکومتی و استفاده از پشتونیزم به‌عنوان ملی‌گرایی افغانی در سیاست...» (Saikal, p.123).

داود برای رسیدن به این اهداف، تغییرات انقلابی را در ساختار کابینهٔ خود به‌وجود آورد. اول، یک گروه هم‌فکر، جوان و دارای تحصیلات عالی را به‌عنوان وزیر معرفی نمود. او به‌خوبی آگاه بود که تحقق اهداف بلندپروازانهٔ او بدون حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی بیرونی امکان‌پذیر نیست. ادامهٔ بی‌طرفی سنتی (و خنثی) نمی‌تواند او را به اهداف بلندپروازانهٔ داخلی و منطقه‌ای‌اش برساند.

داود پیش خود چنین محاسبه کرد که زمان تغییر در سیاست خارجی فرارسیده؛ چون الزامات بین‌المللی که افغانستان را مجبور کرده بود تا به‌عنوان یک منطقهٔ حایل بین دو قدرت بزرگ باشد، از بین رفته است. با خارج‌شدن انگلستان از شبه‌قارهٔ هند، افغانستان دیگر ملزم نیست تا بین همسایهٔ شمالی و جنوبی‌اش ایجاد توازن نماید. در این دوره، داود وارد یک نزاع سخت و نفس‌گیر با پاکستان شده و در صدد بود تا برای حمایت از موضعش متحدانی در عرصهٔ بین‌الملل بیابد.

بنابراین، داود تعریف دیگری از بی‌طرفی ارائه نمود تا بتواند کمک‌های نظامی و اقتصادی، به‌خصوص از سوی شوروی، را کسب نماید. در توضیح این تغییر، سید قاسم رشتیا، نویسنده و وزیر اطلاعات و فرهنگ دههٔ ۱۹۶۰، توضیح می‌دهد که سیاست جدید «مبتنی بر منافع ملی و خواست مستقلانهٔ مردم افغانستان بود.» (Reshtia, 1997, p.101) عبدالرحمن پژواک، نمایندهٔ دایم افغانستان در سازمان ملل در دههٔ ۱۹۶۰، می‌گوید هدف سیاست جدید این بود که افغانستان روابط دوستانه با ایالات متحدهٔ آمریکا و شوروی داشته باشد تا از کمک‌های هردو جانب برخوردار شده؛ اما به نفع هیچ‌کدام وارد منازعه نشود (Pazhwak, 1962, p.2). رشتیا بر این باور است که این سیاست در سال‌های اول، افغانستان را قادر ساخت تا کمک‌های توسعه‌ای را از کشورهای مختلف، از جمله ایالات متحدهٔ آمریکا، دریافت نماید (Reshtia, 101).

در طول زمان، با توجه به این که آمریکا منافع زیادی را برای خودش در افغانستان نمی‌دید

و همچنین حمایت‌های این کشور از پاکستان، باعث شد که داود خان شوروی را متحد قابل اعتمادتر برای افغانستان ببیند. از لحاظ سیاسی داود خان به جنبش عدم تعهد پیوست تا از آن به عنوان یک پوشش برای بی طرفی افغانستان استفاده نموده و از کمک‌های هردو طرف بهره‌مند شود. از این نقطه نظر، به گفته رشتیا، «بی طرفی افغانستان به عدم تعهد فعال تغییر کرد.» (Ibid).

در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۳، داود خان (حالا بعد از کودتای بدون خونریزی علیه ظاهرشاه، به عنوان رئیس جمهور افغانستان) در یک سخنرانی رسمی، این سیاست جدید بی طرفی را چنین توصیف کرد: «سیاست خارجی افغانستان بر اساس اصول بی طرفی، عدم وارد شدن در اتحادیه‌های نظامی و مبتنی بر تشخیص مصالح توسط خود مردم افغانستان، استوار می‌باشد. با توجه به ارزش‌های ملی، این سیاست در صدد آن است تا نیازهای مادی و معنوی مردم افغانستان را تأمین نماید.» (Ghaus, p.109)

اما تا این زمان، به گفته «ویلیام پیز»^۱، کارشناس نظامی و سیاسی در سفارت آمریکا، افغانستان:

یک کشور بی طرف اما با نفوذ بسیار زیاد کمونیست‌ها به حساب می‌آمد. نمایندگان افغانستان در سازمان ملل در هر مسأله، از موضع شوروی به صورت کامل حمایت نموده و از نظر تحلیل‌گران امریکایی هر زمان که موضوع مهم مطرح می‌شد، افغانستان هم چون یک اسب رام، شوروی را دنبال می‌نمود (www.adst.org).

احتمالاً نه داود خان و نه دیگر سیاست‌مداران و اندیشمندان افغانستان در آن زمان نمی‌توانند پیامدها و نتایج تاریخی تصمیم‌های خود را پیش‌بینی نمایند. سیاست‌های احساسی و ضد پاکستانی داود، افغانستان را عمیقاً در مدار شوروی قرار داد. کمک‌های غیر مشروط و تربیت نیروها از سوی بلوک شرق، باعث انتقال ایدئولوژی کمونیستی شد که تمام سطوح حکومتی و جامعه را در بر گرفت و زمینه‌ساز بی‌ثباتی‌های بعدی در کشور گردید.

اشغال افغانستان توسط شوروی، به استقلال و بی‌طرفی ظاهری پایان داد؛ اما رژیم مورد حمایت شوروی از بی طرفی هم‌چنان به عنوان شعار استفاده می‌کرد. حتی در میان جنبش عدم تعهد، اشغال افغانستان باعث دودستگی میان اعضا گردید. جای که یوگسلاوی سابق و بعضی

1. active nonalignment.

2. William Piez.

کشورهای عربی می‌خواستند اشغال افغانستان را بر اساس اصول عدم تعهد و عدم دخالت خارجی در امور یک کشور عضو، محکوم نمایند. اما این اقدامات به علت تلاش‌های دیپلماتیک مشترک شوروی و کوبا بدون نتیجه ماند (http://digitalarchive.wilsoncenter.org).

به صورت متناقض، حتی زمانی که حکومت چپی در کابل از لحاظ ایدئولوژیکی کاملاً وابسته به شوروی سابق بود؛ اما به صورت رسمی و در شعار، همچنان اعلام بی‌طرفی می‌کرد. نورمحمد ترکی، نخست‌وزیر وقت، در یک نطق رادیویی در می ۱۹۷۸، اعلام کرد که «حزب دموکراتیک خلق افغانستان به استراتژی عدم تعهد پایبند بوده و بی‌طرفی مثبت و فعال را دنبال می‌کند... که مبتنی بر اصول همزیستی مسالمت‌آمیز می‌باشد.» (Vaidik, 1981, p.239).

افغانستان بعد از خروج نیروهای شوروی و سقوط حکومت کمونیستی در سال ۱۹۹۲، و دوران پنج سال حکومت اسلامی مجاهدین بین سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، به صورت رسمی همچنان عضو جنبش عدم تعهد باقی ماند. با توجه به این که کشور درگیر جنگ داخلی بوده و حکومت تقسیم شده بود، تدوین یک سیاست خارجی مستقل عملاً ناممکن بود. رژیم طالبان که بعد از جنگ‌های داخلی در کابل مستقر شد، بیش‌تر یک گروه ایدئولوژیکی بود تا حکومتی دارای اهداف مشخص داخلی و خارجی. «الیویر روا» یک زمانی گفته بود که «طالبان سیاست خارجی ندارد.» (Roy, 1998, p.210) به علاوه این که رژیم طالبان توسط بسیاری از کشورها به رسمیت شناخته نشد و هیچ سندی ضبط شده‌ای وجود ندارد که بیانگر موضع رسمی طالبان در مورد بی‌طرفی افغانستان و عضویت در جنبش عدم تعهد باشد.

گرایش در دوران حکومت کرسی

حکومتی که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر به وجود آمد، به عنوان یک عضو فعال جنبش عدم تعهد باقی ماند و به صورت عادی در جلسات این جنبش شرکت می‌کرد؛ اما در طول ۱۱ سال، حکومت از به کاربردن واژه بی‌طرفی در سیاست خارجی، خودداری می‌کرد. در حالی که اکثر رهبران قبلی بی‌طرفی را - حداقل در شعار - یکی از اصول مهم سیاست خارجی افغانستان می‌دانستند؛ اما کرسی به صورت خاص حتی نسبت به به کاربردن این واژه بسیار حساس بود (http://carnegieendowment.org). در واقع، کرسی بعضی وقت‌ها تا آن جا پیش می‌رفت که به صورت آشکارا تمایل خود را برای اتحاد افغانستان با اعضای ناتو بیان می‌کرد.

بعضی از اعضای ارشد کابینه کرزی در اظهار نظرشان حتی فراتر از این رفته و منطقی بودن سیاست بی‌طرفی سنتی برای افغانستان را به چالش کشیده و با این ایده که بی‌طرفی، سیاست مناسب برای افغانستان است، به شدت مخالف می‌کردند. با توجه به اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹، این وزرا استدلال می‌کردند که مخصوصاً در غیاب یک میکانیزم اجرایی داخلی و بین‌المللی، سیاست بی‌طرفی، افغانستان را در برابر تهاجم خارجی کاملاً آسیب‌پذیر کرده بود. یکی از وزرا با قاطعیت اعلام می‌کرد که اگر افغانستان به ائتلاف با کشورهای غربی، مثل سازمان پیمان مرکزی^۱ می‌پیوست و رهبران افغانستان می‌توانستند رابطه استراتژیک گسترده، نه فقط متمرکز بالای پاکستان، را با امریکا تأمین نمایند، اتحاد شوروی به این آسانی نمی‌توانست افغانستان را در سال ۱۹۷۹ اشغال نماید (Private conversations, 2013).

نتیجه‌گیری

از لحاظ تاریخی، بی‌طرفی مهم‌ترین اصل سیاست خارجی افغانستان بوده؛ اما این اصل، توسط بازیگران مختلف در ادوار مختلف با معانی متفاوت به کار برده شده و معمولاً شامل ایجاد توازن فعال میان قدرت‌های نظامی رقیب منطقه‌ای می‌شده است و این معانی متفاوت همه زیر چتر واژه «بی‌طرفی» قرار داشته است. با نگاهی تاریخی، این تحقیق به سه نتیجه مهم دست یافته است:

اول، بعد از اعلام استقلال افغانستان، سیاست بی‌طرفی یک انتخاب استراتژیک که از طریق روند سیاست‌گذاری تعیین شده باشد نبوده؛ بلکه تداوم یک سیاست تحمیلی باقیمانده از دوران استعمار بوده که این کشور را به عنوان یک منطقه حایل تعیین کرده بودند. مهم‌ترین کارکرد این سیاست برای افغانستان این بود که این کشور باید در رابطه خود میان قدرت‌های مسلط همسایه، ابتدا بین روسیه و انگلستان، بعداً میان امریکا و شوروی سابق، توازن را همیشه در نظر داشته باشد.

دوم، علی‌رغم این که همواره سیاست‌مداران افغانستان به صورت رسمی اعلام کردند که این کشور بی‌طرف می‌باشد؛ اما در عمل، به استثنای دوران دو جنگ جهانی اول و دوم، این کشور

1. central treaty organization.

این پیمان برای سد نفوذ کمونیسم ابتدا در سال ۱۹۵۵ بین ترکیه و عراق منعقد شد و بعد کشورهای دیگر به آن پیوستند (مترجم).

هیچ وقت به معنای واقعی کلمه بی طرف نبوده است. رهبران افغانستان در ادوار مختلف یک مفهوم وسیعی را از واژه بی طرفی، آن هم معمولاً برای راحتی خود ارائه کرده اند. بی طرفی در واقع به عنوان سنگر یا خاکریزی بوده که هر وقت سیاست های دیگر شکست خورده یا با خطر همراه بود، رهبران برای مخفی شدن از آن استفاده می کرده اند. گرچه حکومت های مختلف اظهار بی طرفی کرده اند؛ اما مفهوم بی طرفی از بی طرفی سنتی به بی طرفی مثبت، بی طرفی سیاسی و عدم تعهد تحول یافته است.

سوم، بسیاری از پیشنهادات بی طرفی بعد از اشغال افغانستان، به عنوان یک تاکتیک برای پاسخ به شرایط بحرانی استفاده شده است. این پیشنهادات معمولاً برای دور کردن حریف از صحنه صورت گرفته است؛ مثل پیشنهاد امریکا و انگلستان در دهه ۱۹۸۰، و پیشنهاد شوروی بین سال های ۱۹۸۹-۱۹۹۰، که به نوبه خود باعث تضعیف تلاش های سیاسی برای اجماع میان مهم ترین قدرت ها شده تا بی طرفی افغانستان را به رسمیت بشناسند.

یافته های این تحلیل تاریخی از سیاست خارجی، فرضیه های استدلال طرفداران بی طرفی، به خصوص اندیشمندان و دیپلمات های خارجی، را که افغانستان در گذشته بی طرف بوده و سیاست بی طرفی دایمی می تواند در آینده سیاست مناسب برای افغانستان باشد، تأیید و حمایت کرده نمی تواند. در طرف مقابل، با توجه به تجارب اشغال و دخالت خارجی در گذشته و ضعف نهادهای حکومتی، سیاست گذاران ارشد افغان اکثراً در این مورد اجماع داشته اند که افغانستان نمی تواند یک کشور بی طرف باشد.

تأسیس ۱۳۹۴

اما این چشم انداز منفی، به نظر می رسد که آرام آرام در حال تغییر می باشد. این تغییر را می توان در نشست هایی که بدین منظور تشکیل می شود، مشاهده کرد؛ جایی که بالاترین مقام های افغان، دیپلمات های سابق و رهبران جامعه مدنی شرکت می نمایند تا «بی طرفی با رهبری و مخصوص به افغان ها را» امضا و تثبیت نمایند. این شرکت کنندگانی که ایده بی طرفی بلندمدت افغانستان را تأیید کرده بودند، حالا در بالاترین سطوح حکومت وحدت ملی قرار دارند؛ اما این نکته هنوز قطعی نیست که این هدف در آینده نزدیک محقق خواهد شد یا خیر. اما این اجماع در میان تمام سیاست گذاران افغانی وجود دارد که در حالی که ادامه کمک های بین المللی برای ثبات نهادهای دولتی، حداقل طی یک دهه دیگر، لازم است تا بتواند صلح پایدار و منافع همکاری های منطقه ای در افغانستان و پیرامون را به واقعیت تبدیل نماید، جست و جوی راه حل های منطقوی

با پشتیبانی‌های بین‌المللی نیز از اهمیت مشابه برخوردار است. یک قرار بی‌طرفی و عدم دخالت منطقه‌ای، می‌تواند یکی از گزینه‌ها برای حل دیپلماتیک قضایا در درازمدت باشد.

منابع

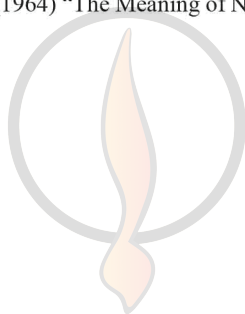
1. Academy of Science of Afghanistan, (1989), "Permanent Neutrality and Disarmament of Afghanistan," collection of articles from a seminar held by the, government publication, 3.
2. Adamec, Ludwig W. (1974), Afghanistan's Foreign Affairs to the Mid-Twentieth Century: Relations with the USSR, Germany, and Britain Tucson: University of Arizona Press.
3. Adamec, W. (1967), Afghanistan 1900–1923: A Diplomatic History, Santa Barbara: University of California Press.
4. Afghan Modern Diplomacy: The Role of Allama Mahmoud Tarzi and Mohammad Vali Khan Darvazi (2009), Kabul: Centre for Strategic Studies of the Ministry of Foreign Affairs of Afghanistan.
5. Agius, Christine and Karen Devine, (2011) "Neutrality: A Really Dead Concept? A Reprise," Cooperation and Conflict 46, no. 3.
6. Agius, Christine, (2006), The Social Construction of Swedish Neutrality: Challenges to Swedish Identity and Sovereignty Manchester: Manchester University Press.
7. American Journal of International Law (October 1907), 1, no. 4 ,
8. Association for Diplomatic Studies and Training, "Afghanistan: Country Reader," www.adst.org/Readers/Afghanistan.pdf.
9. Barfield, Thomas, Afghanistan (2010), A Cultural and Political History (Princeton, NJ: Princeton University Press.
10. Black, Cyril E., (1968), Neutralization and World Politics (Princeton, N.J.: Princeton University Press, xi.
11. Bouvier, John, (1843), A Law Dictionary: Adapted to the Constitution and Laws of the United States of America (Philadelphia: T. & J. W. Johnson.
12. Burne, Sir Owen Tudor, (1879), "British Agents in Afghanistan, Books in English, Paper 12 (London: W. H. Allen, 1879). Digitized Afghanistan materials in English from the Arthur Paul Afghanistan Collection are available online at the University of Omaha, <http://digitalcommons.unomaha.edu/afghanuno/12>.
13. Chay, John; Thomas E. Ross, (1988), "Geographical Review 78, no. 1 . www.jstor.org/discover/10.2307/214314.
14. CLIO, ABC-, "The Soviet-Afghan War: A Cold War Chess Piece," History and the Headlines, www.historyandtheheadlines.abc-clio.com/ContentPages/ContentPage.aspx?entry-

- Id=1193923.
15. Cronin, Audrey Kurth (2013), "Thinking Long on Afghanistan: Could It Be Neutralized?" Washington Quarterly 36, no. 1.
 16. Dombey, Daniel and Matthew Green, (2011), "US Aims To Turn Afghanistan into Neutral Zone," Financial Times, June 27, www.ft.com/intl/cms/s/0/de0bcfc8-a0ff-11e0-adae-00144feabdc0.html#axzz346cw8RI.
 17. Dupree, Louis, (1988) "Myth and Reality in Afghan 'Neutralism'," Central Asian Survey 7, no. 2-3 1.
 18. Eide, Kai, (2013), Power Struggle Over Afghanistan: An Inside Look at What Went Wrong—And What We Can Do to Repair the Damage, New York: Skyhorse Publishing, 2013.
 19. Faloon, Brian S., (1982) "Aspects of Finnish Neutrality," Irish Studies in International Affairs 1, no. 3 .
 20. Farhang, Muhammad Siddiq, (1988), Afghanistan darpanj qarn-i akhir [A history of Afghanistan in the last five centuries] (Alexandria, VA: Markaz FarhangSanayi.).
 21. Freedman, Robert O., (1991), Moscow and the Middle East: Soviet Policy Since the Invasion of Afghanistan (Cambridge: Cambridge University Press.
 22. Friedrich Ebert Stiftung, (2013), "Afghanistan's Region 2014 & Beyond, Joint Declaration on Regional Peace and Stability," November 17, <http://library.fes.de/pdf-files/iez/10307.pdf>.
 23. Gharekhan, Chinmaya, Karl Inder furth, and Ashley Tellis, (2010) "Reviewing the Regional Approach to Afghanistan," Carnegie Endowment for International Peace, October, <http://carnegieendowment.org/2010/10/13/reviewing-regional-approach-to-afghanistan/1uyl?reloadFlag=1>.
 24. Ghaus, Abdul Samad, (1988), The Fall of Afghanistan: An Insider's Account (Washington: Pergamon-Brassey's International Defense Publishers.
 25. Hanifi, Jamil, (2004) "Colonial Production of Hegemony Through the 'LoyaJerga'"
 26. Harrison, Selig S. (1980), "Dateline Afghanistan: Exit Through Finland?" Foreign Policy no. 41 .
 27. Hasan, Zubeida, (1964) "The Foreign Policy of Afghanistan," Pakistan Horizon 17, no. 1.
 28. Hassman, Edith, (1980), "U.S. Foreign Policy: The View from Vienna," Executive Intelligence Review 7, no. 10, March 11.
 29. in Afghanistan," Iranian Studies 37 .
 30. Inderfurth, Karl F. and James Dobbins (2009), "Ultimate Exit Strategy," New York Times, March 26.
 31. Interview with former senior Afghan security officials, (2013), August–September 2013. 14 USIP.ORG • SPECIAL REPORT 360

32. Islah newspaper, (1931), July 8, , cited in Vartan Gregorian, The Emergence of Modern Afghanistan Stanford, CA: Stanford University Press, 1969.
33. Keay, John, (2010), India: A History, rev. ed. (New York: Grove Press, 2010). See also Sayed Qasim Reshtia, Afghanistan in 19th Century (Kabul: Maiwand Publishing.
34. Lawrence, T. J., (1910), The Principles of International Law, 4th ed. Boston: D.C Heath
35. Lyon, Peter, (1960) "Neutrality and Emergence of the Concept of Neutralism," Review of Politics 22, no. 2.
36. Maillart, Ella, (1940), "Afghanistan's Rebirth," Journal of the Royal Central Asian Society 27, no. 2 .
37. Major Non-NATO Ally (MNNA)," [www.globalsecurity.org/military/ agency/dod/mnna.htm](http://www.globalsecurity.org/military/agency/dod/mnna.htm).
38. Ministry of Foreign Affairs, (2011), "Istanbul Process on Regional Security and Cooperation for a Secure and Stable Afghanistan," November 2, [http://mfa.gov.af/en/ news/4598](http://mfa.gov.af/en/news/4598).
39. Modjoryan, L. (1956) "Neutrality," New Times, Moscow, February 15.
40. Oppenheim, L. F., (1955), International Law: A Treatise, vol. 1, Peace, ed. Hersch Lauterpacht, 8th ed. London: Longmans, Green & Co.,
41. Oxford Dictionaries Online, <http://oxforddictionaries.com/definition/english/neutrality>.
42. Pazhwak, A. R., (1962), "Afghanistan's Policy of Non-Alignment," Kabul Times, May 21.
43. Press, 1997.
44. Private conversations with current and former senior Afghan ministers, (2013), Canberra and Kabul, April–August 2013.
45. Research Department of British Foreign and Commonwealth Office, www.fco.gov.uk/en/about-us/our-history/historic-views-kabul/learning-from-history/.
46. Reshtia, Sayed Qaseem. (1992), The Political Memoirs of Sayed Qaseem Reshtia, 1932–1992, Virginia: American Speedy
47. Roberts, Jeffery J. (2003), The Origins of Conflict in Afghanistan, Westport, CT: Praeger, 147.
48. Roy, Olivier, (1998), "Has Islamism a Future in Afghanistan?" in Fundamentalism Reborn?: Afghanistan and the Taliban, ed. William Maley New York: New York University Press.
49. Saikal, Amin, (2006), Modern Afghanistan: A History of Struggle and Survival London: I.B.
50. Sarasota Herald-Tribune, (1980) "Britain Gets Private Word on Afghanistan," March 12, 3.
51. Sarasota Herald-Tribune, (1980), "Carter Backs Afghan Neutrality," February 27, 1980, 1.
52. the constitution of Afghanistan (1990), www.afghan-web.com/history/const/const1990.html.
53. The Taliban: Engagement or Confrontation?" Hearing Before the U.S. Senate, Commit-

tee on Foreign Relations, June 20, 2000, www.gpo.gov/fdsys/pkg/CHRG-106shrg68769/html/CHRG-106shrg68769.htm.

54. the Wilson Center Digital Archive, <http://digitalarchive.wilsoncenter.org/document/112499>.
55. Tomsen, Peter, (2000), "Chance for Peace in Afghanistan: The Taliban's Days Are Numbered," Foreign Affairs 79, no. 1.
56. USSR: Withdrawal from Afghanistan, (1988)," Director of Central Intelligence, SNIE 11/37-88, Special National Intelligence Estimate, March 219, www.cia.gov/library/center-for-the-study-of-intelligence/csi-publications/books-and-monographs/at-cold-wars-end-usintelligence-on-the-soviet-union-and-eastern-europe-1989-1991/16526pdf/files/SNIE11-37-88.pdf.
57. Vaidik, V. P., (1981), "Afghan Non-Alignment: Changing Faces," International Studies 20, no. 1-2.
58. Wengler, Wilhelm, (1964) "The Meaning of Neutrality in Peacetime," McGill Law Journal 10, no. 4.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴